

Deconstructing the discourse authority Ehsan Tabari

The Iranian intellectual tradition is influenced by modernity in defining and producing the boundaries of its identity, and by accepting the authority of the values and elements of modernity, it influenced the socio-political developments of twentieth century Iran. The transfer and placement of values and elements of modernity in the context of Iranian society by intellectuals contains the reproduction of its errors and inadequacies in constructing new identities and marginalizing traditional values. This caused some semantic-epistemological disconnections with the internal text of Iranian society and the connection and language with the external text, ie the origin of modernity. The relationship between Ehsan Tabari's discourse and modernity and how to reproduce the authority of the values of modernity in Ehsan Tabari's discourse in the form of Marxism-Leninism is the central issue of this article. This study was performed by descriptive-analytical method and Derrida analysis of deconstruction was used. In breaking the logic of dual confrontations, the rule of repetition and moral-political decisions are important for the critique of self-expression and the one-sided and transcendental view of modernity. In this article, the self-expression representation, transcendental and essentialist attitude of modernity in the form of Marxism-Leninism narrative is deconstructed and the logic of dual confrontations and Tabari discourse authority is revealed.

“Ehsan Tabari”, “deconstruction”, “Marxism-Leninism”, “modernity”

شالوده شکنی مرجعیت گفتمانی احسان طبری

آسیه مهدی پور^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۷

سید محسن آل سید غفور^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۲/۱۱

چکیده:

سنت روشنفکری ایرانی در تحدید و تولید مرزهای هویتی خود تحت تاثیر مدرنیته قرار دارد و با پذیرش مرجعیت ارزش ها و عناصر مدرنیته، تحولات سیاسی- اجتماعی ایران قرن بیستم را متأثر ساخت. انتقال و جایابی ارزش ها و عناصر مدرنیته در متن جامعه ایرانی توسط روشنفکران حاوی بازتولید خطاها و نارسایی های آن در برسازای هویت های جدید و به حاشیه راندن ارزش های سنتی است. نسبت گفتمان احسان طبری با مدرنیته و چگونگی بازتولید مرجعیت ارزش های مدرنیته در گفتمان احسان طبری در قالب مارکسیسم- لنینیسم مساله محوری این مقاله است. این بررسی با روش توصیفی تحلیلی انجام شده و از شیوه تحلیل شالوده شکنی دریدا بهره گرفته است. در شالوده شکنی منطق تقابل های دوگانه، قاعده تکرار پذیری و تصمیمات اخلاقی- سیاسی جهت نقد خودبنیانی و نگاه یکجانبه و استعلایی مدرنیته اهمیت می یابد. در این مقلله بازنمایی خودبنیانی، نگرش استعلایی و ذات انگارانه مدرنیته در قالب روایت مارکسیسم- لنینیسم شالوده شکنی می گردد و از منطق تقابل های دوگانه و مرجعیت گفتمانی طبری پرده برداری می شود.

کلید واژه ها: احسان طبری، "شالوده شکنی"، "مارکسیسم- لنینیسم"، "مدرنیته"

^۱ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه شهید چمران اهواز

^۲ گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

روشنفکران ایرانی خود را در نسبت با اندیشه و تمدن غرب شناخته و از این رهگذر خواهان بازتولید ارزشها و هنجارهای مدرنیته جهت برون رفت از عقب ماندگی و شکاف توسعه تمدنی با دنیای غرب شده اند. در این میان بازنمایی ارزشها و عناصر مدرنیته در متن جامعه ایرانی دستخوش خلأ و اشتباهات معرفتی و گفتمانی گردید. این وضعیت یکی از آسیب های گفتمان روشنفکری ایرانی به شمار می رود. برای شناخت نسبت روشنفکران ایرانی با مدرنیته می توان از نظریه سه موج مدرنیته فیلسوف متقدم آلمانی یعنی لئو اشترواس بهره گرفت. سه موج عنوان شده در نظریه اشتروس شامل موج اول یا عقلانیت شناختی است که با ماکیاولی و هابز آغاز شده و بر علم گرایی، فردگرایی، مالکیت خصوصی، لیبرالیسم و... تاکید دارد. موج دوم که ژان ژاک روسو پایه گذار آن است و با کارل مارکس به تکامل می رسد تحت عنوان جمع گرایی ارزشمدار مورد شناسایی قرار می گیرد و خواستار تجدید نظر در فلسفه رئالیستی ماکیاولی و تمرکز بر ایده آلیسم آلمانی است. در واقع موج دوم را می توان تحت عنوان موج چپ گرایی مورد شناسایی قرار داد. اما موج سوم از نظر اشترواس موج زیبایی شنایی نیچه ای است که بر تکثر چشم اندازهها، خلاقیت و نسبی گرایی تمرکز دارد. (اشترواس الف، ۱۳۷۳، ۱۴۴-۱۵۹). بر این اساس جریان مدرنیته خود حاوی گرایش های گاه به ظاهر متضادی است که در جدال فکری و سیاسی هر یک در صدد به حاشیه راندن دیگری هستند. در این میان به نظر سی رایت میلز؛ مارکسیسم به همان اندازه ی دوران رنسانس ایتالیا، بخشی از فرهنگ اروپایی است و آثار مارکس و بسیاری دیگر از مارکسیست ها، با پیوستگی و وضوح، اصول اومانیسم غیر مذهبی غرب را به طور سیستماتیک و به شکل زمینی و اخلاقی نافذ و عمیق عینیت می بخشند (رایت میلز، ۱۳۸۱-۱۹-۲۰).

در این مقاله گفتمان احسان طبری به عنوان یکی از روشنفکران مهم موج چپ گرایی در ایران جهت بررسی شالوده شکنانه انتخاب شده است. البته گفتمان چپ گرایی طیفی از مارکسیست-لنینیست ها، مارکسیست های تجدید نظر طلب تا مارکسیسم اسلامی و چپ نو را در بر می گیرد. دلیل انتخاب احسان طبری از شمار روشنفکران ایرانی چپ گرا این است که روایت وی از مارکسیسم-لنینیسم تاثیر گسترده ای در برسازي اندیشه حزب توده داشته و بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا دهه ۱۳۴۰ غلبه گفتمانی خود را حفظ نموده است. گفتمان احسان طبری با مرکزیت الگوی ماتریالیستی مارکسیسم ارتدکس در مقابل گفتمان تجدد گرای لیبرالیستی و وابسته به نظام سرمایه داری هویت و مشروعیت می یابد. از منظر تبار شناسی این گفتمان خود را در پیوند با الگوی انقلاب اکتبر روسیه و اندیشه لنینیستی و در گسست با رژیم پهلوی و نظام سرمایه داری معماری می کند. نسبت گفتمان احسان طبری با مدرنیته از یکسو و چگونگی بازتولید ارزشها و عناصر مارکسیستی در متن ایرانی موضوع اصلی این مقاله است که با کمک

نظریه شالوده شکنی ژاک دریدا که بدنبال نقد نگرش استعلایی، خود بنیاد و ذات انگارانه مدرنیته است و قصد دارد روابط عمودی و منطق تقابل های دوگانه که بر خاسته از متافیزیک حضور است را به منطق افقی و پذیرش غیریت ها (دیگری ها) تبدیل سازد. خطایی که در گفتمان روشنفکری ایران و از جمله احسان طبری منجر به اصالت بخشی به فرهنگ مرجعیت مارکسیستی و به حاشیه راندن ارزش ها و عناصر جامعه ایرانی گردید. چالشی که بسیاری آنرا یکی از مهمترین دلایل ناکامی روشنفکران ایرانی در گشایش افق های نو و مطلوب جامعه برشمرده اند.

پیشینه تحقیق

روشنفکران به عنوان یکی از نیروهای اجتماعی تاثیر گذار در تحولات سیاسی- اجتماعی موضوع بسیار از پژوهش های علمی طی سال های اخیر بوده است در این میان با وجود شعاع تاثیر گذاری و غلبه گفتمانی روشنفکران چپ گرا، گفتمان روشنفکری احسان طبری کمتر در آثار و مقالات پژوهشی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

پورحسن (۱۳۸۹) چپستی تغییر سیاسی از دیدگاه احسان طبری را مورد بررسی قرار داده است. نویسنده با رویکرد علمی مبتنی بر منطق «برنامه پژوهشی» لاکاتوش به این جمع بندی می رسد که مارکسیست های ایرانی در چارچوب برنامه پژوهشی مارکسیسم روسی به تبیین تغییر سیاسی در ایران پرداختند. این تغییرات در آراء احسان طبری نشان می دهد که وی برای سازگاری مارکسیسم روسی با واقعیت های تاریخی- اجتماعی تعدیل هایی انجام داد که در نهایت منجر به خروج از هسته سخت شد.

جمالی و نوریان دهکردی (۱۳۸۶) در مقاله ای به تناقض های گفتمان احسان طبری در نسبت با مدرنیته پرداخته اند. بی التفاتی به شالوده های فلسفی تجدد و درک ناقص طبری از مدرنیته در کانون توجه این بررسی قرار دارد.

قزلسفلی و نوریان دهکردی (۱۳۸۹) در بررسی آراء دو روشنفکر چپ گرا یعنی احسان طبری و جلال آل احمد معتقدند درک سطحی و صوری این دو روشنفکر از سیاست آنها را به ورطه فرمالیسم سیاسی و ایدئولوژی مبهم کشانده است. دیدگاه نویسندگان این است که آراء طبری و آل احمد، جهان واقعی را از دریچه تنگ فرمالیسم و با نگاهی تقلیل گرا نگرسته و مجالی برای اندیشه راستین نمی یابد.

کشاورز بیضایی (۱۳۹۲) نیز معتقد است گفتمان شیفتگی احسان طبری به مفاهیم و مبانی مارکسیستی منجر به برداشت تک ساحتی او از تاریخ و فرهنگ ایرانی شد. نویسنده معتقد است

نقد مدرنیته و تنبه فکری طبری در اواخر عمر جایگزین این شیفتگی و نگاه مقدس مآبانه گردید.

امید(۱۳۸۹) به بررسی فلسفه اخلاق مارکسیستی روشنفکران چپ در ایران از جمله احسان طبری پرداخت. جمع بندی نویسنده این است که جریان مارکسیسم ایرانی به تدریج اخلاق انسانی را برای آرمان های نااخلاقی دست نیافتنی فدا می کند و در توهم ترقی بخشیدن به انسان گام های خود را هر چه استوار تر می یابد. غافل از آنکه هر ذره عقب نشینی از اخلاق انسانی خیری جز قلب ماهیت انسانی و خالی کردن زیر پای خود را در پی نخواهد داشت.

جنبه نوآوری پژوهش

اما در این مقاله گفتمان احسان طبری از منظر شالوده شکنی دریدا مورد نقد و بررسی قرار می گیرد با کمک شالوده شکنی که یکی از مهمترین شیوه های کشف خطاها و ضعف های مدرنیته و کشف آن در متن گفتمانی روشنفکران است، می توان افق جدیدی برای نقد و ارزیابی مرجعیت گفتمان احسان طبری آشکار می سازد. مقاله پیش رو هم از نظر روش تحلیل کاری نو به شمار می رود و نیز به کارگیری منطق شالوده شکنانه دریدایی که مرجعیت گفتمان احسان طبری را شناسایی و مورد شالوده شکنی قرار می دهد در شناخت ابعاد و مشخصه های گفتمان احسان طبری - که یکی از گفتمان های تاثیر گذار در تحولات سیاسی اجتماعی ایران به شمار می رود - گامی نو و موثر خواهد بود.

۲- چارچوب نظری

۲-۱- شالوده شکنی^۱

شالوده شکنی شیوه ای جدید از تجزیه و تحلیل است که طی آن دریدا خودبنیانی فلسفه متافیزیک مدرنیته را به چالش می گیرد و نشان می دهد که چگونه این خود بنیانی و خود اتکایی موجودیت خودش را به قیمت پنهان سازی وامداری خویش به غیریت ها تدوین می سازد (Derrida, 1976, p.43). شالوده شکنی نقدی ایجابی است، بدین معنا که به چیز دیگر، ندایی دیگر و دیگری جواب می دهد. دریدا می گوید: "منظور من این است که شالوده شکنی در خود پاسخی مثبت به یک دیگری است و بدین ترتیب پاسخ به یک نداست (Derrida, 1993:119). از این نقطه نظر شالوده شکنی یک اسلوب تحلیلی است که در نگاه اول موید یک

جانبه گرایی تمام عیار قوانین و قواعد خودبنیانی است (Gasche, 1974, p. 121). ولی در نگاه دوم بیانگر این حقیقت است که آنچه خود بنیاد فرض شده است در تعارض با غیریتی است که برای تدوین و تعریف خویش بدان وابسته است (Derrida, 1988, p. 148) شالوده شکنی شرایط امکان تحقق فلسفه متافیزیکی را برملا می سازد، شرایط امکانی تحقق فلسفه به نوبه خود وجود هر گونه مبنا و معیار پایدار را در همدنیت غرب دستخوش تزلزل می کند و به مبنا و معیار ماهیتی گذرا و موقتی می دهد. بنابراین شالوده شکنی نفی یکجانبه گرایی و از سوی دیگر باز شدن امکان های متعدد است (آقا حسینی، ۱۳۸۵، ص ۲۳). دریدا هر نظام فکری را -که بر بنیان یک زیر ساخت، پیش زمینه یا یک اصل اولیه است- نظامی متافیزیکی می نامد. اصول اولیه اغلب به وسیله آن چیزی که حذف می کنند یعنی به وسیله نوعی تضاد دوگانه با سایر مفاهیم، تعریف می شوند. این اصول و دوگانه های متضاد ضمنی آنها همواره در معرض تجزیه هستند (ساراپ، ۱۳۸۲: ۵۸).

شالوده شکنی تسلط و تحکم عمودی و خشونت بار متن بر حاشیه را به برخورد و تقابل افقی متن و حاشیه مبدل می کند. اگر هدف دریدا از شالوده شکنی را واسازی متافیزیک حضور و منطق تقابلی فلسفه غرب که از افلاطون به بعد تداوم داشته است بدانیم، به این معنی که هر وجودی از تضاد آن با وجودی مقابل آن تعریف می شود و در واقع رابطه بین دو سوی قطب عامل حرکت و تکامل محسوب می شود، مرکز محوری، برتری یک قطب بر قطب مقابل و نفی دیگری از ویژگیهای این منطق محسوب می شود.

باربارا جانسون مترجم کتاب «زایش معنی» اثر دریدا این را چیزی کمتر از یک انقلاب در منطق معنی نمی داند. منطق مکمل «هم این هم آن»، نظم تقابل های قطبی متافیزیکی را از هم می گسلد به جای گزاره (الف مخالف ب است) انسان با گزاره (ب هم مکمل الف است) و هم جایگزین آن روبرو است. دیگر الف و ب نه مخالف یکدیگرند و نه مساوی. آنها تفاوت های خود از دیگر چیزهایند. دریدا منطق یا این یا آن را شالوده شکنی می کند (Johnson, 1993, p. xvii).

دریدا مصرانه می گوید که نه تنها متون بلکه اعمال، ورزشها، روابط و محصولات فرهنگی را هم می توان شالوده شکنی کرد تا پیچیدگی ها و تنش های درونی آن ها به طور کامل عیان شود (فی، ۱۳۸۴، ص ۲۳۰). معتقدان به شالوده شکنی می گویند که معنا همیشه مغشوش، خلط شده، مرتبا در نوسان، فروپاشنده و سر ریز کننده به مقولات اندیشه و عمل است (فی، ۱۳۸۴، ۲۳۱-۲۳۲).

با کمک شالوده شکنی می توان نشان داد که چگونه متن برای پایداری و دوام خود حاشیه را نادیده گرفته و به گونه ای یکجانبه، تجویزی و خطی مسیری از پیش تعیین شده و انعطاف ناپذیر را تعیین می کند و همگان را به گام نهادن در این مسیر تحریض می کند. در ظاهر متن غربی که عقلانیت، نوسازی، سامان و دگرگونی جوامع سستی برای رسیدن به یک جامعه مدرن و پیشرفته به گونه ای آرام و جذاب خود را نشان می دهد، در لایه های درونی آن بازی معنا دار دوقطب حاشیه و متن و درگیری مداوم آنها برای تولید معنا در جریان است به گونه ای که بدون یکی دیگری بی معنا است.

ویژگی دیگری که در شالوده شکنی اهمیت دارد پدیده تکرار پذیری^۲ است که اگر چه متن ها می توانند در پاره از امور مشترک هم پوشانی های گفتمانی پیدا کنند لیکن تعلق هر متنی به باورهای مشترک خود و صورتبندی دو قطب متن و حاشیه، اصل اجتناب ناپذیر در منطق شالوده شکنی است (Staten, 1984, p.150). شالوده شکنی نشان می دهد که هر متنی در متن بودن خود از اصول، قواعد و هنجارهایی پیروی می کند، یعنی هر متنی بر بنیاد و خاطره ازلی خود معنا و مفهوم می یابد و قواعد و اصول یک متن نمی تواند به متن های دیگر راه یابد. اگر چه لفظ جدا شده از یک متن می تواند در متن های دیگر پی بندی و مفصل بندی شود، اما معنا و مفهوم لفظ نه بر مبنای متن قبلی بلکه بر اساس منطق و قواعد متن جدید هویت یابی می شود. (آقا حسینی، ۱۳۸۵: ۷۷).

یکی دیگر از عناصر شالوده شکنی مفهوم تصمیمات اخلاقی نظری است منظور از تصمیمات اخلاقی نظری، تلاشی آگاهانه برای خولندن و بازخولندن هر متنی و از جمله متافیزیک غرب است. تصمیمات اخلاقی نظری در دو شکل کلی نمود می یابد: الف) در شکل تصمیمات بخصوص که اتخاذ می شود تا خودبنیانی متن یا فلسفه را به عنوان امری مسلم و ضروری نشان دهد. در این خصوص دریدا نشان می دهد که چگونه تصمیم گزینش شده خود را ضروری و ذاتی متن به حساب آورده و در شعاع خودبنیانی خویش امکان های گزینشی دیگر را با انسداد نظری مواجهه می کنند. ب) در شکل تصمیمات بخصوص که اتخاذ می شود تا نشان دهد که متن از درون خویش آسیب پذیر است و موجودیت خویش را به حوزه غیریت یعنی حاشیه وامدار است. در بازخوانی دوم، شالوده شکنی آشکار می کند که خود بنیانی چگونه به عنوان مرکز به پیرامون شکل و اندام بخشیده و خود را از هرگونه شکل و اندام گیری مبرا جلوه داده است (Derrida, 1978: 279). با عنایت به بند ب می توان استدلال کرد که علی الاصول متن از درون آسیب پذیر بوده و امکان وصول به ساحت اخلاق ممکن نیست هر نوع تصمیمی که اتخاذ شود بالضروره مجموعه ای از تصمیمات دیگر را از گردونه متن

² Iterability

بیرون خواهد گذاشت و به شکل غیر اخلاقی در طرد و نفی آن خواهد کوشید. در ادامه با استفاده از شالوده شکنی دریدا مرجعیت گفتمان مارکسیست-لنینیستی احسان طبری مورد نقد و واکاوی قرار می گیرد.

۳- روش تحقیق

این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی که یکی از روش های کیفی در پژوهش های علمی محسوب می شود با ابزار کتابخانه ای و استفاده از منابع و داده های مکتوب چاپی و دیجیتال به گردآوری مطالب پرداخته و سپس با استفاده از چارچوب نظری به تبیین مساله مورد نظر می پردازد. در تحقیقات توصیفی-تحلیلی محقق علاوه بر تصویرسازی آنچه هست به تشریح و تبیین دلایل چگونه بودن و چرایی وضعیت مسئله و ابعاد آن می پردازد. این مقاله با بهره از شیوه شالوده شکنی ژاک دریدا، متن گفتمانی احسان طبری که بر گرفته از مقالات، کتب و یادداشت های او را واکاوی می نماید. در این خوانش با کمک عناصر و ابعاد شالوده شکنی شامل منطق تقابل های دو گانه، قاعده تکرار پذیری و تصمیمات اخلاقی-سیاسی بازنمایی خودبنیانی، نگرش استعلایی و ذات انگارانه مدرنیته در قالب روایت مارکسیسم-لنینیسم شالوده شکنی می گردد و از منطق تقابل های دو گانه و مرجعیت گفتمانی طبری پرده برداری می شود.

۴- یافته های تحقیق

۴-۱- اتخاذ تصمیمات سیاسی- اخلاقی و پذیرش گفتمان مارکسیستی

گفتمان طبری سال های زیادی را در بر می گرفت و در معرض تمام تلاطم هایی قرار داشت که کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی و استلین زدلیبی به وجود آورد (وحدت، ۱۳۹۰: ۱۵۶) از نظر تاریخی گفتمان طبری به دوره شکل گیری حزب توده در سال ۱۳۲۰ ه.ش به عنوان نماینده مسلم قرائت لنینیستی از مارکسیسم تا دوره اوج و سپس افول حزب توده را در بر می گیرد. در واقع مساحت گفتمانی احسان طبری در بر گیرنده سالهای شکل گیری حکومت رضا شاه پهلوی و بعد از آن محمدرضا پهلوی است. از نظر شرایط بین المللی نیز دوره رقابت میان قدرتهای روسیه و انگلیس و آلمان در ایران می باشد. در چنین بستری است که گفتمان احسان طبری به پیروی از مارکسیسم ارتدکس از یکسو نظام سرمایه داری و امپریالیسم جهانی را در غیریت با نظام کمونیستی تعریف می کند و در بستر داخلی

گفتمان پهلوی را به دلیل هم پیوندی با نظام سرمایه داری و لیبرالیسم در تقابل با گفتمان خود طرح می‌کند. احسان طبری وابستگی رژیم پهلوی به نظام سرمایه داری و لیبرالیسم را به چالش می‌گیرد. او تلاش می‌کند در قالب مبارزه با استبداد پهلوی، ناکامی‌ها و مشکل عقب ماندگی را به الگو برداری سیاست‌های پهلوی از لیبرالیسم و الگوی سلطه سرمایه داری ارجاع دهد. از منظر گفتمان طبری، رژیم پهلوی به دلیل انتخاب الگوی لیبرالیسم نمی‌تواند پاسخگوی اوضاع نابسامان جامعه باشد. او وابستگی پهلوی به قدرت‌های امپریالیستی را مزید بر علت ناکامی و از هم گسیختگی اوضاع اقتصادی و سیاسی جامعه قلمداد می‌کند و در مقابل راه حل را در پیوستن به الگوی کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی می‌یابد.

احسان طبری با گرایش مشخص مارکسیست-لنینیستی در صف نخست روشنفکران فعال حزب توده قرار دارد. لاقلاً تا پیش از نگارش کتاب کژراهه و متنبه شدن او از این گرایش، در زمره روشنفکران مومنی است که هرگز در ایمان راسخ او به صحت تئوری مارکسیسم - لنینیسم تزلزلی راه نمی‌یابد (طبری، ۱۳۶۶: ۷). در واقع همانگونه که بیان شد آبخشور درک طبری از مارکسیسم، قرائت لنین از مارکس و مارکسیسم روسی است. از نظر طبری «لنین کوهی است در برابر آنان که می‌خواهند مارکسیسم را به چپ و راست بکشانند (طبری، ۱۳۵۷: ۵۵). او کسی است که تئوری مارکس را با تمام قاطعیت انقلابی آن بر شرایط نوین تاریخ عرضه داشت و مسائل دشوار دوران خود را به درخشان‌ترین شکل حل کرد و هم از تجدید نظری و هم از دگماتیسم به کلی بری است (طبری، ۱۳۵۸: ۵۴). طبری مارکسیسم - لنینیسم را در مقابل مارکسیسم تجدید نظر طلب و سوسیالیسم برتری می‌بخشد از نظر او گفتمان لنین فراتر از تفسیرهای تجدید نظر طلبانه است از این رو مشروعیت واقعی از آن روایت لنینیستی از مارکسیسم می‌باشد و همگان باید به این حقیقت ایمان داشته باشند.

دیدگاه‌های مارکس، انگلس و لنین از نظر طبری کاملاً یکدست است. او این دیدگاه که حتی مارکس را نمی‌توان یکدست و به شکل همگون مطالعه کرد را توطئه سفسطه‌گران بورژوازی می‌داند که سعی دارند جهان بینی انقلابی پرولتاریای مارکسیستی را به انحاء مختلف لجن مال نمایند و مکتب‌های انحرافی شبه مارکسیستی را تبلیغ نمایند (طبری، ۱۳۵۷: ۷).

روح گفتمان چپ گرایانه توسط احسان طبری در قالب گفتمان مارکسیستی آنچنان اعتباری برای اتحاد شوروی ایجاد کرد که تمامی غیریت پردازی‌های او را می‌بایست در چارچوب همین مرجعیت گفتمانی مارکسیسم جستجو کرد این مرجعیت به گونه‌ای عمل می‌کرد که خود بخود موجب اقبال به نوعی از تصمیم و وانهادن پاره‌ای دیگر از تصمیمات سیاسی اخلاقی می‌باشد. در این نگاه اسلام، لیبرالیسم غربی گفتمان پهلوی و... در زمره غیریت‌ها به

حساب می آمدند. بنابراین بی جهت نبود که آنچه اخلاقی سیاسی به حساب می آید الگوی مارکسیسم ارتدکس بوده سایر رویکردها و گفتمان ها از مدار مشروعیت بیرون می ماندند.

در این خصوص دریدا نشان می دهد که چگونه تصمیم گزینش شده خود را ضروری و ذاتی متن به حساب آورده و در شعاع خودبنیانی خویش امکانهای گزینشی دیگر را با انسداد نظری مواجهه می کنند. (Derrida,1978:279).

۲-۴- پدیده تکرار پذیری و بازنمایی ماتریالیسم در متن دینی

بدون تردید گفتمان چپ گرایی طبری گفتمانی ماتریالیستی بود. لیکن همانگونه که دریدا به درستی بیان می نماید با آزادسازی دال و خزیدن آن به متن جدید ایران، لاجرم مدلول ماتریالیستی دال چپ گرایی می بایست با حال و فضای سیاسی اجتماعی ایران ترکیب گردد از همین رو بود که طبری ضمن تعهد وفادارانه که نسبت به ماتریالیسم مارکسیستی داشت، گسست معرفت شناختی مارکسیسم را از زادگاه اسلامی خود مورد توجه داشت. گسست معرفت شناختی ایجاب می کرد که دال ماتریالیستی چپ گرایی با حال و روز جامعه ایران هم خوانی بیابد. چنانچه در زیر مشخص خواهد شد از یکسو طبری چپ را در قالب ماتریالیستی دیده، همزمان درصدد تطبیق آن با حال و روز جامعه دینی ایران بر می آید.

طبری ماتریالیسم فلسفی که بر جهان مادی صحنه می گذارد را به عنوان یکی از اصول مهم مارکسیسم - لنینیسم می پذیرد به گونه ای که گفتمان ماتریالیست اصالت یافته، تمام ارج ها و ارزشهای دینی نفی می شود. او بر این نظر است که ماتریالیسم فلسفی بنیاد جهان را بر ماده قرار می دهد که هیچ خالقی نداشته و همیشه در گذشته بوده و پیوسته در آینده خواهد بود. زیرا تجربه علمی نشان داده است که چیزی از عدم مطلق بوجود نمی آید و موجودی هم نیست که به عدم مطلق بدل شود. لنین ماده را از منظر فلسفی چنین تعریف کرده است: «ماده آن واقعی است که در وراء ما و مستقل از فکر و شعور ما وجود دارد ولی ما آنرا با حواس خود درک می کنیم» (طبری، ۱۳۵۷: ۱۵).

از منظر ماتریالیسم تاریخی ماده بر شعور مقدم است. آنهایی که ماده را بر شعور مقدم می دارند ماتریالیست هستند و آنهایی که شعور را بر ماده مقدم می شمارند ایده آلیست (پندار گرا، انکار گرا) نام دارند. ایده آلیسم غلط است و علم امروز آنرا به کلی رد کرده است (طبری، ۱۳۵۷: ۱۷).

طبری به پیروی از آموزه های عقل جزیی و پوزیتیویستی که از عناصر گفتمان مدرنیته است، معتقد است برای شناخت جهان خارج شعور انسانی در دو مرحله عمل می کند: «مرحله

حسی و دوم مرحله عقلی. در مرحله حسی انسان با حواس خود جهان خارج را درک می‌کند، اما در مرحله عقلی انسان آنچه که درک کرده به صورت مفاهیم در می‌آورد و از جمع و تفریق این مفاهیم احکام منطقی می‌سازد و استنتاجات منطقی می‌کند (طبری، ۱۳۵۷: ۱۹). همچنین طبری از رهگذر نگرش ماتریالیستی خود جهان بینی را به دودسته علمی (خرد گرا) و غیر علمی (خرد ستیز) تقسیم می‌کند. جهان بینی علمی و خرد گرا مبنایش بر استدلال عقلی و اثباتی تجربی است و بر واقعیات استوار است و به نتایج پراتیک انقلابی و پژوهشهای علمی تکیه می‌کند. بر مبنای این تعریف مارکسیسم-لنینیسم را مجموعه نظریات علمی به هم پیوسته ای درباره قوانین حرکت و تحول جهان و جامعه می‌داند و نیز درباره اینکه چگونه از جامعه مبتنی بر مبارزات طبقاتی و بهره‌کشی انسان از انسان و اسارت یک خلق در چنگ خلق دیگر می‌توان جامعه ای آزاد از تناقضات طبقاتی، فارغ از بهره‌کشی، و رها از اسارت و ستم ملی ایجاد کرد. این یک جهان بینی خرد گرا است و عقل انسانی را با تکیه بر تجربه علمی و اجتماعی، ابزار معرفت می‌داند (طبری، ۱۳۵۷: ۵). طبری علم و خرد مارکسیستی را در مقابل علم لیبرالیستی و علم دینی و هر آنچه خارج از دایره استدلال مارکسیستی است قرار می‌دهد. او با اصالت بخشی به علم مارکسیستی، ارزشها و اصول مارکسیستی را الگوی کامل تری نسبت به لیبرالیسم می‌داند و در صدد است که اندیشه لیبرالیستی و قواعد دیگری غیر از مارکسیسم را در مورد شیوه زندگی بی اهمیت جلوه دهد. تفکر ماتریالیستی و اثباتی طبری البته در منظومه فلسفه مدرن و خرد ابزاری می‌گنجد که عنصر متافیزیک و دین را امری بی اعتبار و خارج از حلقه علمی تلقی می‌کند که از دید او نمی‌تواند در زندگی بشر، محلی از اعراب داشته باشد.

از نظر گفتمان مارکسیستی خصوصاً روایت مارکسیست-لنینست که حزب توده و روشنفکران آن از جمله طبری بدان اعتقاد دارند، هستی مادی جامعه است که حیات معنوی آنرا مشخص می‌کند و نه برعکس. اگر چه خود حیات معنوی به نوبه خود در هستی مادی یعنی در زندگی اقتصادی و مختصات اجتماعی ناشی از آن تاثیر می‌پذیرد.

طبری با تکیه بر اصل دیالکتیک میان واقعیت زنده و مشخص و عینی و محتویات معرفت ذهنی تضاد عمیقی ملاحظه می‌کند. وی با استناد به دیدگاه انگلس می‌گوید نباید روابط را در ذهن آفرید و سپس آنها را بر واقعیات عینی تحمیل کرد بلکه باید این روابط را از واقعیات عینی بیرون کشیده و پس از یافتن آنها تا حد امکان این روابط را از طریق تجربه و عمل به اثبات رساند (طبری، ۱۳۳۹: ۶).

طبری در چارچوب ماتریالیسم دیالکتیک تقابل دیالکتیک /متافیزیک را تصریح می‌کند: «متافیزیک با روش ذهنی و دیالکتیک با روش عینی تفکر پیوند عمیق دارد. لذا تفکر متافیزیکی ذاتا ذهنی-انفرادی است و تفکر دیالکتیکی ذاتا عینی-جمعی است (طبری، ۱۳۳۹: ۹).

او نبرد علیه تفکر متافیزیکی را از مهمترین ویژگی های مبارزه طبقات کارگری می داند. طبری جهان بشری را دستگاهی عینی و واقعی می داند که دارای جوهر مادی واحد است. در این جهان کل و جز، خاص و عام، بسیط و مرکب، بود و نمود، پدیده و ماهیت در هم موثر و لازمه وجودی یکدیگرند (طبری، ۱۳۳۹: ۱۷). همانگونه که بیان شد طبری روابط میان پدیده ها را به دو حالت پنداری (غیر معقول) و عینی (معقول) تقسیم می کند. از این رهگذر او تمام سیستم های مذهبی و هر گونه مظاهر متافیزیکی را مبتنی بر منطق پنداری می داند که چندان قابل اعتنا نیست. تقابل عین/ذهن، فرد/جمع، پندار/منطق، از تقابلهای زائیده از منطق ماتریالیسم دیالکتیک است که در گفتمان مارکسیست-لنینیستی طبری شالوده فکری حزب توده و عملکرد آن را تعیین می کند. این نظام تقابلی در گفتمان طبری، موجب می شود که با رویکردی جبرگرا قطعی و انعطاف ناپذیر، کمونیسم شوروی را قبله توده های ستمدیده جهان و از جمله ایران دانسته که برای رهایی از یوغ استثمار بورژوازی و نیز امپریالیسم جهانی باید چشم امید به شوروی داشته باشد. این نوع نگاه اساسا بعد هویت، ارزشها، دین و همه وجوه معنوی سرشت و سرنوشت انسان و هستی را به محاق روبنا و در واقع به حاشیه برده و بعد عینی، مادی، منطقی و ظاهری انسان و هستی را زیر بنای همه چیز می داند که انگیزه تکاملی جاویدان هستی است.

طبری متأثر از اندیشه ماتریالیستی سرنوشت انسان را جز در چارچوب ماتریالیسم نمی بیند. وی سرنوشت ماتریالیستی یعنی سرنوشتی غیر تقدیر گرا و متناسب با قوانین مشخص و قابل شناخت را در مقابل سرنوشت ایده آلیستی و پنداری قرار می دهد. به گمان طبری این سرنوشت مبتنی بر مشیت الهی و قضا و قدر است که نمونه آنرا می توان در فلسفه اسلامی و زردشتی مشاهده کرد (طبری، ۱۳۴۲: ۷۳).

همانطور که در قاعده تکرار پذیری آهد روشنفکران حزب توده از جمله طبری در طول دوران مبارزات روشنفکری خود به دلیل حساسیت های جامعه مذهبی ایران و آگاهی از ریشه دار بودن دین در جامعه، سعی کردند موضع شفافیتی در مقابل مذهب اتخاذ نکنند و در پس مبانی اندیشه مارکسیستی خود هیچ گاه به صراحت خود را در مقابل اعتقادات و باورهای مذهبی مردم قرار ندادند. طبری در این خصوص می گوید: مارکسیست ها به هر گونه تحول مذهب در جهت موافق خواسته های مترقی و انقلابی خلق نمی توانند با نظر مثبت ننگرند، زیرا مذهب کماکان دارای نفوذ نیرومندی در افکار و قلوب است و هر قدر این ایدئولوژی نیرومند، الهام بخش مبارزه عدالت جویانه و حق طلبانه باشد و مطالب خود را سازگارتر و با منطق تر بیان دارد همان اندازه بهتر (طبری، ۱۳۵۶، ۱۱۴).

علی‌رغم اینکه بنیاد اندیشه طبری همانگونه که واکاوی شد به پیروی از فلسفه ماتریالیستی ارتباطی با دین پیدا نمی‌کند و مذهب به عنوان امری روبنایی و فاقد اعتبار جلوه می‌نماید اما در گفتمان مارکسیستی او تقابل ماتریالیسم/ متافیزیک عینا در متن اسلامی جامعه نمی‌تواند تکرار شود بلکه در متنی که ارزشها و هنجارهای دینی با زندگی فردی و اجتماعی آمیختگی عمیقی دارد، نمی‌توان ماتریالیسم عربان و مفرط کمونیستی را مفصل بندی کرد بلکه در لغزش دال ماتریالیسم به متن مذهبی، ناچار به سمتی می‌رود که با در نظر گرفتن توافق دین با خواسته‌های مترقی انقلابی می‌توان از آن به عنوان ابزار الهام بخش بهره برد. جایگاه دین در گفتمان طبری در جهت سازگار شدن با مارکسیسم معنا پیدا می‌کند. لذا این امر نشان می‌دهد که بر اساس اصل سیال بودن معنا و وابستگی آن به متن؛ یک دال، مدلول مشخص و ثابتی ندارد بلکه به تناسب بسترهای اجتماعی و فرهنگی و تاریخی دستخوش تغییر می‌شود. طبری سنت دینی را در جهت ابزاری برای مبارزه انقلابی و تایید اندیشه مارکسیستی در گفتمان خود می‌پذیرد چرا که نمی‌تواند خارج از متن تاریخی- فرهنگی خود بیاندهد و به مفصل بندی عناصر گفتمان خود مبادرت ورزد.

لذا طبری از رهگذر تقابل عینی/ ذهنی و عقلانی/ غیرعقلانی، دین را به محاق غیر عقلانی و بعد پنداری سرشت انسان هدایت می‌کند و اساسا مبنای اخلاق را نشأت گرفته از رشد مناسبات بین انسان‌ها و تحولات اجتماعی می‌داند و مبنای الهی و حیانی دین و اخلاقیات را انکار می‌کند (طبری، ۱۳۴۴: ۹۸).

طبری تحت تاثیر اندیشه لنین در خصوص نگاه ابزاری و مادی به اخلاق می‌گوید: «اخلاق ما درست تابع منافع مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریاست. ما به اخلاق ابدی و ازلی معتقد نیستیم و نادرستی همه حکایات مربوط به اخلاق را بر ملا می‌کنیم (لنین، ۱۳۸۴: ۲۹۳). اخلاق پرولتاریایی به عنوان اخلاق مبارزه در مقابل استثمار مفهومی متفاوت از اخلاق مبتنی بر دین و آموزه‌های الهی پیدا می‌کند. در حقیقت طبری امری را اخلاقی می‌داند که در راستای منافع طبقه پرولتاریا باشد در غیر این صورت نادرست و ناتمام است.

۳-۴- مرجعیت مارکسیسم- لنینیسم و بازتولید منطق تقابلی مدرنیته

یکی دیگر از غیریت‌های گفتمان احسان طبری نظام سرمایه‌داری و جامعه بورژوازی در مقابل نظام کمونیستی و جامعه سوسیالیستی است. او در مفصل بندی عناصر مارکسیستی در گفتمان خود در پی آن است که نگاه سرمایه‌داری به منزلت انسان را غیر اخلاقی و خارج از شان انسانی تعریف کند و در زاویه مقابل آن به تثبیت و اصالت بخشی به قرائت

خاص کمونیستی از منزلت و جایگاه انسان بپردازد. طبری جامعه بورژوازی را نماد ناامیدی شدید، انحطاط اخلاقی و تنزل منزلت انسانی از شان و جایگاه خویش قلمداد می کند در مقابل جامعه سوسیالیستی که بذری امید در کویر جانهای استثمار شده و مورد ستم نظام سرمایه داری را نقطه امید و غایت سعادت خلق های جهان می داند (طبری، ۱۳۵۷: ۴۳). طبری در مقابل گفتمان پهلوی که الگوی اروپایی نوسازی و پیروی از نظام سرمایه داری را در محور گفتمان خود قرار داده بود، گفتمان ضد سرمایه داری خود و پیروی از الگوی کمونیستی را طرح می کند.

از این رو با توجه به نزدیکی بیش از پیش دستگاه زمانه طبری به جهان سرمایه داری و نیز تحت تاثیر تعریف لنین از امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری و حمایت از جنبش های آزادیخواهانه در جهان سوم، نخستین گام مهم در راه ایده ال طبری، تضعیف این نظام دست نشانده اردوگاه غرب در ایران به منظور قرار گرفتن در سایه الطاف قطب سوسیالیستی (البته در مفهوم مارکسیستی آن) جهان است تا سراب مبهم دیکتاتوری روشنفکران پیشرو در نبود پرولتاریای قدرتمند در ایران محقق شود. طبری جامعه سرمایه داری را موجب افول انسان از شأن و منزلت راستین خود دانست و با ایجاد تقابل میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی تلاش کرد دلیل ناکامی ها، نابرابری طبقاتی، فقر، استثمار و انحطاط اخلاقی بشر مدرن را متوجه جامعه سرمایه داری بداند (طبری، ۱۳۵۷: ۴۳).

با چنین نگاهی بدیهی است که به نظر طبری، روسیه با نهایت اطمینان، میهن کلاسیک تکامل انقلاب پرولتری و ساختمان سوسیالیسم معرفی شود و انقلاب کبیر سوسیالیستی روسیه مسیری دیگر را در پیش پای بشریت و از آن جمله خلق ایران می گذارد (طبری، ۱۳۶۰: ۱۷۰). وی به پیروی از تئوری امپریالیسم لنین، گفتمان خود را در تقابل با ارتجاع دست نشانده در داخل و امپریالیست ها در خارج طرح کرد (طبری، ۱۳۵۹: ۲۲).

گفتمان طبری در متن تاریخی معماری شد که گفتمان رسمی گرایش زیادی به برنامه نوسازی و پیروی از نظام سرمایه داری داشت. طبری گفتمان رسمی یعنی گفتمان پهلوی را مورد انتقاد قرار داد و معتقد بود رضا شاه نماینده قدرت امپریالیسم انگلستان و بورژوازی است که منافع توده را غارت می کنند. او سیاست های نوسازی رضا شاه را نه در پیوند با منافع توده ها بلکه هم پای با مطامع امپریالیستی و بورژوازی می داند. به عنوان مثال افتتاح راه آهن را به جهت تقویت زیرساخت های نظامی برای غارتگران خارجی می داند و یا ایجاد دانشگاه را برای ایجاد خدمتگزاران دولت خواه رژیم استبدادی بر می شمارد (طبری، ۱۳۵۶: ۶۶-۶۵).

از نظر او گفتمان پهلوی به دلیل اقتباس از اروپا و شکل ظاهری پیشرفت، تناسبی با شرایط اجتماعی و تاریخی جامعه ایران ندارد. رضا شاه با یاری و پشتیبانی اسارتگران

امپریالیستی وارد صحنه شد و همیشه به یکی از آنها تکیه کرد و در سیاست داخلی و خارجی خود به طور عمده سمت گیری آنانرا مراعات نمود و دکوراسیون اصلاحات را جانشین اصلاحات بنیادی ساخت (طبری، ۱۳۵۶: ۷۱).

علاوه بر این ها طبری گفتمان ناسیونالیستی پهلوی را هم پای شعارهای شوونیستی و نژاد پرستی می داند که در راستای سیاست فاشیستی و هموار کننده سلطه امپریالیسم در ایران است. گفتن ندارد که ضدیت طبری با پدیده ای همانند نژاد، مذهب و فرهنگ عمیقاً تحت تاثیر نگاه زیربنا- روبنای مارکسی از جامعه بشری بود که مسائل روبنایی اصالت نداشتند.

«[در دوره رضاشاه] از یک طرف سیاست بسط نیروهای مولده و تجدد در پرده شعارهای شوونیستی راجع به عظمت ایران دنبال می شد و از طرف دیگر این سیاست، پارسنگ و جانشین هر گونه لیبرالیسم، یا دموکراتیسم و رادیکالیسم انقلابی بود (طبری، ۱۳۵۶: ۷۴). رژیم با توسل به تبلیغات ناسیونالیستی این توهم را به ویژه برای نسل جوان ایجاد کرد که دیگر عظمت ایران باستان و دوران کورش و داریوش بوسیله نابغه عظیم الشان(نامی که چاپلوسان به شاه کم سواد می دادند)تجدید شده است»(طبری، ۱۳۵۶: ۷۵). رژیم می کوشد این احساسات را به صورت شاه پرستی درآورد و شعار خدا، شاه و میهن به شعار رسمی دولتی مبدل گردید و در سرود شاهنشاهی گفته شد «از پهلوی شد ملک ایران صد ره بهتر ز عهد باستان» این جریان به آسانی با فاشیسم روز به روز نعره های خود را در ایتالیا و آلمان و اسپانیا بلند آوا تر می کرد»(طبری، ۱۳۵۶: ۱۰۰-۱۰۱).

چنانچه پیداست از یکسو طبری در این فراز گسست معرفتی و گفتمان خود را موج اول مدرنیته علنی می نماید و از سوی دیگر هر گونه وجه فرهنگی، زبانی و عقلانی موج اول را در پرتو جمع گرایی ارزش مدار به عنوان یک مرجعیت گفتمانی حاشیه نشین می نماید. طبری در چارچوب تضاد طبقاتی و اصل ماتریالیسم تاریخی به دنبال ایجاد بستری است که تضادهای طبقاتی و سلطه طبقه بورژوازی بر پرولتاریا از میان برداشته شود و زمینه ای فراهم شود که با اتکای به الگوی انقلابی روسیه جامعه به برابری و عدالت دست یابد. بر این مبنا ایران در صف روسیه سوسیالیستی علیه غرب تعریف می شود.

طبری به عنوان نظریه پرداز حزب توده و در همین راستا به توجیه سهم خواهی شوروی از امتیاز نفت در ایران می پردازد و سیاست موازنه منفی مصدق را رد می کند. در مقاله «مردم برای روشنفکران» دادن امتیاز نفت شمال به شوروی را اینگونه توجیه می کند:

«عقیده دسته ای که من شخصا در آن قرار دارم این است که دولت به فوریت برای امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانی های آمریکایی و انگلیسی وارد مذاکره بشود.... به همان ترتیب که ما برای انگلستان در ایران منافی قائلیم و بر علیه آن صحبتی نمی کنیم، باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع دارد» (جامی، ۱۳۶۲: ۲۲۷)

همچنین اترناسیونالیسم پرولتاریا که در واقع عنوانی پرطمطراق برای مشروعیت بخشی به سلطه شوروی در دنیا مطرح شد از نظر طبری بسیار ارزشمند و راهگشاست (طبری، ۱۳۵۷: ۵۰). در حقیقت این همان مرجعیت بخشی به اتحاد جماهیر شوروی است که از اصالت معنایی برخوردار بوده و سایر حوزه ها را تحت عنوان غیریت طرد و نفی می نماید. طبری شوروی پرستی را به عنوان مرجعیت گفتمانی که یادآور متافیزیک حضور و نقد شالوده شکنانه است تا آنجا پیش می برد که می گوید:

«برای یک ایرانی کم بها دادن به دوستی با اتحاد شوروی خطای محض است، لذا منافع اترناسیونالیستی و میهن پرستانه هر دو اقتضا می کند که دوستی با اتحاد شوروی را گرانبها شماریم» (طبری، ۱۳۵۷: ۵۰).

طبری در کتاب «اوضاع ایران در دوره معاصر» تصویری معصومانه از شوروی را منعکس می کند و در مقابل قدرتهای انگلیس، آلمان و آمریکا را نماد استعمار و در زمره چپاولگران منافع عمومی و امنیت کشور می داند (طبری، ۱۳۵۶: ۵۳). طبری به گونه ای از شوروی دم می زند که گویی ایران با شوروی هیچ گونه اختلاف هویتی ندارد و در عمل به عنوان یکی از جمهوری های اتحاد جماهیر شوروی به حساب می آید که به عنوان «خودی» در مقابل غیریت امپریالیسم و نظام سرمایه داری مفصل بندی می شود. البته در اینکه کودتای ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن رضا شاه به هدایت انگلیسی ها به وقوع پیوست شواهد و اسناد تاریخی زیادی این امر را تایید می کند. اما طبری شواهد خود را صرفا به آثار نویسندگان روسی که تحت تاثیر اندیشه های کمونیستی و نظام شورایی بودند محدود می کند و به شکلی اثباتی و یکجانبه سعی دارد شوروی را از هر گونه نیت استعماری و استثمار مبری بدارد. نمونه های زیادی از این نویسندگان در تحلیل های طبری مورد استناد قرار می گیرد که می توان ایوانف نویسنده کتاب «تاریخ نوین ایران»، مه لیکف، استروف (که به نظر طبری در زمره

خاورشناسان تیز بین است، آگایف نویسنده کتاب «ایران در دوران بحران سیاسی سالهای ۱۹۲۵-۱۹۲۰» و لینچوفسکی در کتاب «روسیه و غرب در ایران» اشاره کرد. طبری در مقابل نمونه‌ها و مستندات بیشماری از دیدگاه نویسندگان روسی که روی کار آوردن رضا خان را توطئه امپریالیسم انگلیس می‌دانند صرفاً دیدگاه سرریدر بولارد سفیر سابق انگلستان و نویسنده کتاب «بریتانیا و خاورمیانه از ابتدا تا سال ۱۹۶۳» را تحلیل و رد می‌کند. (طبری، ۱۳۵۶: ۵۵). تحلیل‌های طبری در مقطعی که رقابت میان قدرت‌هایی چون انگلیس و شوروی بر سر تقسیم منافع خود در ایران برقرار بود، نشان می‌دهد که گفتمان طبری در همدلی و پیوند با کمونیسم شوروی به مقابله با سیاست انگلیس می‌پردازد به گونه‌ای که مرجعیت فرهنگی شرق کمونیست به عنوان یک اصل پذیرفته می‌شود. چنانچه از نظر روشنفکران لیبرال در موج اول مدرنیته این مرجعیت از آن غرب بود، این بار مرجعیت فرهنگی متعلق به شوروی شده است.

۵- نتیجه‌گیری

طبری متأثر از اندیشه‌های لنینستی و نیز مشی سیاسی بلشویک‌ها در مقابل بورژوازی و نظام سرمایه‌داری هویت‌گفتمانی خود را تعریف می‌کند. این گفتمان در فضای فکری مدرنیته که تحت الشعاع پوزیتیویسم، اصالت علم و سکولاریسم است، شکل می‌گیرد و در قالب الگوی چپ ارتدکس به ترسیم عناصر و اهداف خود که همانا سرکوب دولت استبدادی رضا شاهی و ایجاد برابری، عدالت و پیروزی توده‌های ایران است، می‌پردازد اما در چارچوب ساختارگرایی جبرگرای لنینیستی شوروی و انقلاب بلشویکی اکتبر ۱۹۱۷ را سرلوحه خود قرار داد و به انحاء مختلف چه در عرصه سیاسی (یعنی حمایت بی‌چون و چرا از سیاست‌های شوروی) و چه در عرصه نظری (توجیه انترناسیونالیسم و حکومت جهانی پرولتاریا) نشان داد که موجودیت خود را مرهون شرایط سیاسی و ایدئولوژیکی حاکم است. شالوده‌شکنی گفتمان طبری نشان می‌دهد که عناصر محوری آن در گسست با گذشته تاریخی و مبانی فلسفی فرهنگ ایرانی است که در هیچ مقطع تاریخی تا این اندازه بر جبرگرایی و ماتریالیسم فلسفی تأکید نداشته است. طبری از رهگذر نظریه تضاد طبقاتی با اقتباس نگرش لنینیستی و مراحل تاریخی کمونیسم به دنبال ایجاد جامعه آرمانی کمونیستی در مقابل الگوهای نوسازی و ایجاد جامعه سرمایه‌داری است. طبری گفتمان خود را در گسست با بنیادهای تاریخی و فرهنگی جامعه ایرانی و نیز در تقابل با رژیم پهلوی طرح می‌کند. او در هر شرایط به فرهنگ خود یعنی قرائت لنینیستی از مارکسیسم و نیز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه رجوع می‌کند که نتیجه این اقتباس حمایت همه‌جانبه از سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی و چشم‌پوشی از بنیادهای مذهبی و پتانسیل‌های موجود در سنت برای مقابله با استبداد و

استثمار و نیز طرح الگوی اصلاحات اجتماعی فرهنگی در پیوند با ریشه های تاریخی و نه در گسست با آن است امری که در گفتمان احسان طبری مغفول مانده است .

فهرست منابع

آقا حسینی، علیرضا الف (۱۳۸۵)، شالوده شکنی: عبور از فراروایت ها راهکاری برای بازاندیشی نظام هویت ها، جلد چهارم مجموعه مقالات توسعه فرهنگی، تهران: همایش سیاستها و مدیریت برنامه های رشد و توسعه در ایران

اشترواس، لئو (۱۳۷۳)، فلسفه سیاسی چیست، ترجمه فرهنگ رجایی، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

امید، مسعود (۱۳۸۹)، فلسفه اخلاق مارکسیسم ایرانی و ملاحظاتی انتقادی درباره آن، معرفت اخلاقی، سال اول، شماره چهارم.

بردیا، نیکلای (۱۳۸۳)، ریشه های کمونیسم روسی و مفهوم آن، ترجمه عنایت الله رضا، چاپ اول، ویرایش دوم، تهران: انتشارات خورشید آفرین.

بهروز، مازیار (۱۳۸۰)، ناکامی چپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی، چاپ سوم، تهران: انتشارات ققنوس.

پورحسن، ناصر (۱۳۸۹)، چیستی تغییرات سیاسی از نگاه مارکسیست های روسی به روایت مارکسیست های ایرانی، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

ساراپ، مادر (۱۳۸۲)، پسا ساختارگرایی و پسا مدرنیسم، ترجمه محمدرضا تاجیک، چاپ اول، نشر نی.

جمالی، حسین، نوریان دهکردی، نگین (۱۳۸۶)، پارادوکس های گفتمان احسان طبری و مدرنیته بی مبنا، پژوهشنامه ی حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۶.

ضیمران، محمد (۱۳۸۶)، ژاک دریدا و متافیزیک حضور، چاپ اول، تهران، انتشارات هرمس.

طبری، احسان (۱۳۳۹)، «برخی اندیشه ها درباره دیالکتیک»، مجله دنیا، شماره ۴.

طبری، احسان (۱۳۴۲)، «درباره سرشت و سرنوشت انسان»، مجله دنیا، شماره نامشخص.

طبری، احسان (۱۳۴۴)، «اندیشه هایی درباره عمده ترین مسائل اتیک»، مجله دنیا، سال ششم.

- طبری، احسان (۱۳۵۸)، *زایش و تکامل تئوری انقلابی*، تهران: انتشارات حزب توده.
- طبری، احسان (۱۳۵۹)، *نوشته های فلسفی و اجتماعی*، تهران: انتشارات حزب توده.
- طبری، احسان (۱۳۵۶)، *یک تحلیل عمومی، جامعه ایران در دوران رضا شاه*، تهران: بی نا.
- طبری، احسان (۱۳۵۷)، *الفبای مبارزه*، تهران: بی نا.
- طبری، احسان (۱۳۶۱)، *جستارهایی از تاریخ*، تهران: انتشارات پیک ایران.
- طبری، احسان (۱۳۶۶)، *کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- طبری، احسان (۱۳۶۸)، *شناخت و سنجش مارکسیسم*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- قرلسفلی، محمد تقی، نوریان دهکردی، نگین (۱۳۸۹)، *قدرت سیاسی «داو» ایدئولوژی، فصلنامه سیاست، دوره ۴، شماره ۴*.
- فی، برایان (۱۳۸۴)، *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات طرح نو.
- کشاورز بیضایی، محمد (۱۳۹۲)، *تأملاتی در گفتمان معرفتی احسان طبری*، فصلنامه پارسه، سال ۱۳، شماره ۲۰.
- کولاکوفسکی، لشک (۱۳۸۷)، *جریانهای اصلی در مارکسیسم* جلد ۳ فروپاشی، ترجمه عباس میلانی، تهران: نشر اختران.
- لنین، ولادیمیر ایلیچ (۱۳۸۴)، *مجموعه آثار لنین*، ترجمه محمد پورهرمزان، تهران: نشر فردوس.

(1976), *of Grammatology*, G.c.Spivak, Batimor MD: Jhon Derrida, J Hopkins University.

(1978), *Writing and Difference*, London: Routledge and Derrida, J Keagan paul.

(1985), *Letter to a Japanese Friend*, Derrida and Derrida, J Difference, David Wood and Pobert Bernasconi, Warwick: Parousia Press

- (1987), **Position**, Translated by Alan Bass, London: The DerridaJ Athlone Press.
- (1988), **Limited Inc**, Groff, Evanston: Northwestern Derrida, J University Press.
- Derrida, J (1993), **Dissemination**, translated by Barbara Johnson, Chicago: university of Chicago Press.
- Remarks on Deconstruction and** «Derrida, J & Rorty, Richard, (1996), in **Deconstruction & Pragmatism**, Edited by Chantal » **Pragmatism** Mofe, London: Routledge.
- Gasche, Rodolphe, (1974), **The Tain of the Mirror**, London: Harvard University Press.
- Johnson, B (1993), **Translator's Introduction**, edited by Jacques Derrida, London: Athlone Press.
- Staten, H (1984), **Wittgenstein and Derrida**, University of Nebraska Press.